

کنج قناعت، غیر از گنج قناعت است

محمد پورحمدالله*

چکیده

احمد مهدوی دامغانی معتقد است در زبان فارسی، ترکیبی به نام کنج قناعت وجود ندارد و آنچه به نام کنج قناعت در متون چاپی می‌بینیم، در اصل، همان گنج قناعت است. به نظر او هیچ نسبتی میان واژه کنج و قناعت نیست و ترکیب کنج قناعت، غلط مشهوری است که به سبب سهو کاتبان و خطای مصححان به وجود آمده است. در مقاله حاضر، با بررسی نسبت میان واژه‌های کنج و قناعت در بافت اشعار عرفانی، نشان داده‌ایم کنج قناعت، غلط مشهور نیست و غیر از گنج قناعت است. کنج قناعت و گنج قناعت، دو ترکیب جداگانه هستند که در شعر فارسی، بارها به کار رفته‌اند. کنج قناعت، ترکیبی استعاری است برآمده از جهان‌بینی صوفیه و گنج قناعت، ترکیبی تشبیهی است که از حدیث نبوی «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ وَ كُنْزٌ لَا يَفْنَى» برگرفته شده است.

کلیدواژه: کنج قناعت، گنج قناعت، تصحیح، شعر عرفانی، فیلولوژی، معنی‌شناسی.

مقدمه

کنج قناعت و گنج قناعت دو ترکیب جداگانه‌ای هستند که در شعر فارسی، بارها به کار رفته‌اند. ترکیب استعاری کنج قناعت که ریشه در جهان‌بینی صوفیه دارد، از حدود قرن هفتم هجری در شعر فارسی رایج شده است. البته در شعر قرن ششم و هفتم، واژه‌های کنج و قناعت را بارها بدون ترکیب، در جوار هم می‌بینیم. احمد مهدوی دامغانی در مقاله‌ای با عنوان «گنج قناعت یا کنج قناعت؟» ترکیب کنج قناعت را غلط مشهور دانسته و با استناد به حدیث نبوی «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ وَ كَنْزٌ لَا يَفْنَى» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۲۲) نوشته است: «این ناچیز، کنج قناعت به معنی گوشه قناعت را در ابیات شیخ اجل و خواجه شیراز و یا هر دیوان شعری که در این صدساله، چاپ سنگی یا سربی شده است، غلطی مشهور می‌دانم و ضبط آن را بدین صورت از ناحیه مصححان و مفسران و محققان، معلول توجه و شیفتگی شان به صنعت، یعنی جناس و تا حدی سجع کنج و گنج می‌دانم... و مضاف بر آنکه نسّاخان و کاتبان مخطوطات، در نوشتن کاف عربی و کاف فارسی (= گاف) تفاوتی میان این دو نمی‌گذاشته‌اند و حتی در نسخ مطبوعه سنگی اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم نیز گاف فارسی بدون سرکش اضافه‌ای که بعدها مرسوم و معمول گردیده است، نوشته شده است» (مهدوی دامغانی، ۱۳۸۲: ۳۷). مهدوی استدلال می‌کند که اگر واژه کنج با واژه‌هایی مانند خلوت، صومعه، قلندری، عافیت، خانقاه، اهل دل، خراب، صاحب‌دلان و... متناسب است، به این دلیل است که همه آن‌ها ناظر به گوشه‌گیری و گوشه‌نشینی هستند؛ اما این واژه با قناعت تناسبی ندارد؛ زیرا قناعت «ملکه‌ای نفسانی است و تفسیر یا معنای لغوی آن، رضامندی و خرسندی و خویش داشتن داری و سبک‌باری است» (همان: ۳۹).

مهدوی در این مقاله، نادرستی کنج قناعت را با قطعیت اعلام می‌کند و هر نقد و نظری دیگر را در این زمینه باطل می‌شمارد. او می‌گوید هر کس «راه مجادله و محاجه

و مکابره را بپیماید، به او عرض می‌کنم ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت» (همان: ۳۹). با مهدوی دامغانی، هم عقیده هستیم که مصححان اشعار فارسی در نتیجه سهو کاتبان یا به هر دلیل دیگر، در برخی ابیات، گنج قناعت را، کنج قناعت خوانده‌اند؛ اما خطای مصححان در چند بیت را نمی‌توان به همه شعر فارسی تعمیم داد و حکم کلی صادر کرد که کنج قناعت غلط مشهور است.

هفده سال پیش از چاپ مقاله مهدوی دامغانی، امین پاشا اجلالی در یادداشتی با عنوان «چند نکته قابل تأمل در دیوان حافظ چاپ دکتر خانلری»، با تکیه بر حدیث نبوی «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ وَ كَنْزٌ لَا يَفْنَى»، گنج قناعت را در دو بیت حافظ، به کنج قناعت ترجیح داده است (اجلالی، ۱۳۶۶: ۸۳). پانزده سال بعد از چاپ مقاله مهدوی دامغانی هم، امیر سلطان محمدی در مقاله‌ای با عنوان «لیکن این هست که این نسخه سقیم افتاده است»، حرف‌های مهدوی دامغانی را درباره گنج قناعت و کنج قناعت، تکرار کرده است (سلطان محمدی، ۱۳۹۷: ۳۷-۵۳).

بحث و بررسی

قناعت، فارسی شده قناعه و به معنی خرسندی، رضا به قسمت، بسنده کردن و راضی شدن به اندک چیز است (لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه قناعت). واژه قناعه در قرآن کریم نیامده است؛ اما بسیاری از مفسران، در تفسیر آیه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نحل: ۹۷)» گفته‌اند: منظور از حیوه طیبه، قناعت است» (قشیری، ۱۳۸۳: ۲۳۹). پیامبر اسلام (ص) هم درباره قناعت فرموده‌اند: «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ وَ كَنْزٌ لَا يَفْنَى» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۲۲).

در اخلاق اسلامی، قناعت، ضدّ صفت حرص است و ملکه‌ای نفسانی است که سبب می‌شود آدمی از معاش به قدر ضرورت و حاجت بسنده کند. در کتاب جامع السعادات که یکی از مشهورترین کتاب‌های اخلاق اسلامی است، می‌خوانیم: «ضدّ الحرص القناعه و هی ملکه لئفس. توجب الاکتفاء بقدر الحاجه و الضروره من المال

من دونِ سعی و تعبِ فی طلبِ الزائدِ عنه و هی صفةُ فاضلهٌ یتوقفُ علیها کسبُ سائرِ الفضائلِ...» (نراقی، ۱۳۷۹: ۴۳۹). در تصوّف اسلامی هم به صفت اخلاقی قناعت توجه زیادی شده است. ابوالقاسم قشیری (۴۶۵ ق) باب نوزدهم رساله قشیریه را به بحث قناعت اختصاص داده است (قشیری، ۱۳۸۳: ۲۳۹-۲۴۴). امام محمد غزالی (۵۰۵ ق) در *کیمیای سعادت*، در مبحث «مهلکات»، در چند صفحه به فایده قناعت پرداخته است (غزالی، ۱۳۸۳: ۱۶۰-۱۶۶). در کتاب *مصباح الهدایه* نیز فصل چهارم از باب هشتم به مبحث قناعت اختصاص یافته است (کاشانی، ۱۳۸۱: ۳۵۰-۳۵۱). نزد متصوّفه، قناعت، مقدمه رضاست و آن را به چند گونه تعریف کرده‌اند. در رساله قشیریه می‌خوانیم: «ابوعبدالله خفیف گوید قناعت، طلب ناکردن است آن را که در دست تو نیست و بی‌نیاز شدن بدانچه هست و در معنی آنکه خدای عزّ و جلّ می‌گوید: رزقاً حسناً گفته‌اند قناعت است. محمد بن علی الترمذی گوید قناعت رضا دادن است به آنچه قسمت کرده‌اند از روزی» (قشیری، ۱۳۸۳: ۲۴۰). در کتاب *مصباح الهدایه* آمده است: «قناعت، عبارت است از وقوف نفس بر حدّ قلّت و کفایت و قطع طمع از طلب کثرت و زیادت» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۳۵۰). امام محمد غزالی درباره اهمیت و ارزش قناعت گفته است: «آنکه طمع ببرد و به اندک قناعت کند، خویشتن را هیچ نظیر نبیند، مگر انبیا و اولیا و صدیقان» (غزالی، ۱۳۸۳: ۱۶۵).

واژه قناعت در شعر فارسی

در جست‌وجویی که در منابع موجود شعر قرن سوم و چهارم انجام شد، واژه قناعت را فقط در بیتی منسوب به رودکی یافتیم:

با داده قناعت کن و با داد بزی در بند تکلف مشو، آزاد بزی

(رودکی، ۱۳۸۲: ۱۲۸)

البته غیر از بیت مذکور، بیتی دیگر در لغت‌نامه دهخدا ذیلِ مدخل قناعت، به نام فردوسی درج شده که معلوم نیست از کدام چاپ شاهنامه یا متنی دیگر نقل شده است:

ز عالم به دست آوری گوشه‌ای به صبر و قناعت خوری توشه‌ای
بیت مذکور در شاهنامه چاپ مسکو و چاپ خالقی مطلق نیامده است. در چاپ خالقی، بیتی در داستان فریدون، مشابه بیت مذکور آمده است:

بسندۀ کنم زین جهان گوشه‌ای به کوشش فراز آورم توشه‌ای
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۲۱)

در شعر قرن پنجم هم فقط در اشعار مسعود سعد و ناصر خسرو به واژه قناعت برمی‌خوریم. مسعود سعد دو بار و ناصر خسرو پنج بار از واژه قناعت استفاده کرده‌اند که از هر کدام به یک نمونه بسنده می‌شود:

ور عزّ و ملک خواهی، اندر جهان مدار جز صبر و جز قناعت، دستور و رهنمای
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۶۶۸/۱)

گر آبِ روی همی بایدت، قناعت را چون من به نیک و بد امام باید کرد
(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۵۹)

واژه قناعت در شعر پیش از سنایی، حکم «النادرُ کالمعدوم» را دارد. این واژه از شعر سنایی به بعد است که رایج شده و بسامد نسبتاً زیادی پیدا کرده است.

کنج

اسدی طوسی در لغت فرس در برابر مدخل «کنج» نوشته است: «بیغوله بود و گوشه نیز گویند، چنان که فردوسی گفت: اگر تندبادی برآید زکنج / به خاک افکند نارسیده ترنج» (اسدی، ۱۳۶۵: ۵۴). در لغت‌نامه دهخدا به نقل از فرهنگ‌های رشیدی، انجمن آرا و آندراج، در برابر مدخل «کنج» نوشته شده است: «گوشه خانه و جز آن را گویند.» واژه کنج که در دستور زبان فارسی، اسم ذات محسوب می‌شود، در شعر فارسی، هم به تنهایی به کار رفته است و هم در ترکیب با اسم‌های دیگر. به عنوان نمونه

به ترکیبات ساخته شده با کنج در اشعار سنایی، انوری، نظامی، عطار، مولوی، سعدی و حافظ اشاره می شود: کنج خرابات، کنج خرسندی، کنج محنت، کنج خراب، کنج رباط، کنج زاویه، کنج خانه، کنج لحد و کنج عافیت (سنایی)؛ کنج عشق، کنج قمارخانه، کنج وثاق، کنج سعد، کنج کلبه، کنج غار (انوری)؛ کنج خانه، کنج کوه، کنج کاخ، کنج غار، کنج راه، کنج کاشانه، کنج باغ، کنج ارم، کنج سوراخ و کنج پنهانی (نظامی)؛ کنج خزانه، کنج خلوتخانه، کنج خراب، کنج صومعه، کنج اعتکاف، کنج شب گذار، کنج روزگار، کنج گلخن، کنج جان، کنج دل، کنج دیر، کنج غار، کنج حضور، کنج خلوت، کنج عافیت، کنج خرابات، کنج فنا و کنج نفاق (عطار)؛ کنج خلا، کنج خلوت، کنج زندان، کنج خانه، کنج دل، کنج سلامت، کنج خرابات، کنج عزیزخانه، کنج چشم، کنج غم، کنج سینه، کنج مسجد، کنج خلوت، کنج عدم، کنج غار، کنج چشم و کنج خاطر (مولوی)؛ کنج فقر، کنج عبادت، کنج توحید، کنج صبر، کنج صابری، کنج خلوت، کنج سلامت، کنج عافیت، کنج ادب، کنج حسرت، کنج خاک، کنج لحد و کنج بیت احزان (سعدی)؛ کنج دماغ، کنج محنت آباد، کنج خرابات، کنج اهل دل، کنج فقر، کنج خلوت، کنج خانقاه، کنج صومعه، کنج عافیت، کنج خراب و کنج قلندری (حافظ).

نسبت قناعت با کنج

به نظر مهدوی، اگر کنج با واژه‌هایی مانند فقر، خلوت، دماغ، قلندری، عافیت، اهل دل، خراب، صاحب‌دلان، خرابات، صومعه، خانقاه و... متناسب است، به این دلیل است که همه آن‌ها ناظر به گوشه‌گیری و گوشه‌نشینی هستند؛ اما کنج با قناعت که ملکه‌ای است نفسانی، نسبتی ندارد. در واقع، مهدوی، کنج و قناعت را دو واژه متناقض دانسته است که با هم نسبت معنایی ندارند. به نظر او، قناعت ورزی به معنی خرسندن بودن و رضایت داشتن است و خرسند و رضایت، با گوشه و گوشه‌نشینی نسبت و سنخیتی ندارد. اگر مهدوی به نظام فرهنگی و اخلاقی صوفیه، توجه می کرد، نسبت کنج و قناعت را به روشنی درمی یافت؛ چون در این نظام فرهنگی و اخلاقی، صوفیان

به نیم نانی قناعت کرده، در گوشه‌ای می‌نشستند و به ذکر و عبادت مشغول می‌شدند و کار آن جهان را می‌ساختند. سنایی در باب دهم حدیقه، ذیل عنوان «فی القناعه» می‌گوید:

| | |
|------------------------------|--------------------------------|
| گوشه‌ای گیر از این جهان مجاز | توشه آن جهان درو می‌ساز |
| نه تورا با کسی بود پیوندد | تا تو گریبی به درد و آن کس خند |
| دولت دین چو روی بنماید | پشت بر کاینات فرماید |
| زین دوروزه، حیات و پیوندی | به خدای ار تو هیچ بر بندی |
| پس در این چندروزه پیوندی | کنج محراب و گنج خرسندی |

(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۳۰)

عطار در مقاله شانزدهم اسرار نامه می‌گوید:

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| درین نه کاسه جان سوز دلگیر | گرت روزی، عروسی کرد تقدیر |
| عروسی گر کنی، بردار بانگی | منادی کن که کاسه ده به دانگی |
| اگر چون یونسی در قعر عالم | چو جایت جوف ماهی شد مزن دم |
| و گر چون یوسفی با روی چون ماه | قناعت کن در این بیغوله چاه |
| قناعت کن به نانی و به آبی | حساب خود چه گیری با زیانی |
| همه کار جهان ناموس و نام است | اگر نه، نیم نان، روزی تمام است |
| برو هر روز ساز نیم نان کن | دگر بنشین و کار آن جهان کن |
| فراغت در قناعت هرک دارد | ز مهر و مه کلاهش ترک دارد |

(عطار، ۱۳۹۲: ۲۰۴)

شواهد زیادی در شعر فارسی می‌بینیم که نسبت کنج و قناعت در آن‌ها آشکار است:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| ز عالم به دست آوری گوشه‌ای | به صبر و قناعت خوری توشه‌ای |
|----------------------------|-----------------------------|

(فردوسی، نقل از لغت‌نامه دهخدا)

- پیشی مجوی بر کس و پیشی طلب مکن در کنج خانه‌ای به قناعت قرار گیر
(معزی، ۱۳۶۲: ۷۰۸)
- ای توانگر به کُنج خرسندی زین بخیلان کنار گیر، کنار
(سنایی، ۱۳۸۰: ۱۴۶)
- من میان بسته بهر طاعت را گوشه بگزیده‌ام قناعت را
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۴۰)
- نشین ز بهر قناعت به کنج عافیتی که کنج عافیتی به ز گنج عاریتی
(قوامی رازی، ۱۳۳۴: ۱۵۳)
- به صبرش در آن کنج تاریک جای به گنج قناعت فرورفته پای
(سعدی، ۱۳۷۲: ۵۶)
- همدمی و قناعت و کنجی حالیا اختیار می‌بینم
(شاه نعمت‌الله، ۱۳۸۳: ۱۲۶)
- خانه‌ای از آب و خاک صبر و قناعت کرده بنا و به کنج خانه خزیده
(جامی، ۱۳۷۸: ۳۹/۲)
- کنج درویشم ز اسباب قناعت پر شده است بوریای کلبه فقر من از نیشکر است
(کلیم کاشانی، ۱۳۳۶: ۶۰)
- جز گوشه قناعت از این خاکدان مگیر غیر از کنار، هیچ ز اهل جهان مگیر
(صائب، ۱۳۸۳: ۲۲۹۰/۵)
- گوشه گیران قناعت و رز را در کنج فقر محنت ستر تن و قوت شکم پر کرده‌اند
(فضولی، ۱۹۶۲: ۶۲۷)
- رو قناعت پیشه کن در کنج صبر پند پذیر از سگ آن پیر گبر
(شیخ بهایی، ۱۳۶۱: ۱۲۶)

کنج قناعت در شعر فارسی

چنان که پیش از این گفتیم، ترکیب استعاری کنج قناعت در شعر فارسی، ریشه در اخلاق و جهان بینی صوفیه دارد. در شعر قرن ششم هنوز خبری از ترکیب اضافی کنج قناعت نیست؛ اما اجزای آن به تنهایی و در جوار هم دیده می شوند. این ترکیب در قرن هفتم به وجود آمده و به احتمال زیاد، سعدی آن را ساخته است. نمونه های ترکیب کنج قناعت در شعر فارسی قرن هفتم و بعد از آن به شرح زیر است:

گنج آزادگی و کنج قناعت، ملکی ست که به شمشیر میسر نشود سلطان را
(سعدی، ۱۳۷۲: ۷۸۵)

خسرو برو به کنج قناعت قرار گیر می نوش و سر متاب ز یاری که محرم است
(امیر خسرو، ۱۳۶۱: ۱۰۶)

برون ز کنج قناعت، بسیط روی زمین به پای حرص بگشتیم و هیچ جا خوش نیست
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۱: ۳۹۵)

غافل از جمعیت کنج قناعت نیستم کشتی درویشم این پایاب می باید مرا
(بیدل، ۱۳۴۱: ۱۰۲)

آسودگی به کنج قناعت نشستن است سیر بهشت در گره چشم بستن است
(صائب، ۱۳۸۳: ۹۴۶/۲)

به یادم می دهد شیرینی کنج قناعت را به خاطر هر که آن کنج لب شکرشان آمد
(کلیم کاشانی، ۱۳۳۶: ۲۰۷)

همچو پاکان گنج در کنج قناعت یافتن مور قانع بودن و ملک سلیمان یافتن
(پروین اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۰۳)

ترکیبات اضافی ساخته شده با قناعت در شعر فارسی

واژه قناعت علاوه بر کنج، در ترکیب با واژه های بساط، گنج، دامن، گوشه، چشم، روی، دلبر، سنگ، ملک، شاهنشاه، اسرافیل، قلعه، قاف، کوی، صحرا، تخت، زنجیر،

پرواز، چار صحف و... نیز به کار رفته است. غرض از آوردن نمونه‌هایی از ترکیبات اضافی ساخته‌شده با واژه قناعت، از جمله اضافه‌های استعاری، این است تا معلوم شود اضافه استعاری کنج قناعت، چیز غریبی نیست و امثال این نوع اضافه‌ها در شعر فارسی فراوان وجود دارد.

دلبر قناعت:

خواهی که همچو جعفر طیار برپری
رو دلبر قناعت اندر کنار گیر
(سنایی، ۱۳۸۸: ۲۹۶)

روی قناعت:

کس که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت
کسی که روی قناعت ندید هیچ ندید
(همان: ۱۷۹)

صحرای قناعت:

گرت نزهت همی باید به صحرای قناعت شو
که آنجا باغ در باغ است و خوان در خوان و وا در وا
(همان: ۷۶)

کوی قناعت:

بر سر کوی قناعت حجره‌ای باید گرفت
نیم نانی می‌رسد تا نیم جانی در تن است
(همان: ۸۵)

گنج قناعت:

امروز پادشاه سخن در جهان منم
گنج قناعت است مرا در خرد دفین
(قوامی رازی، ۱۳۳۴: ۱۴۰)

پرواز قناعت:

همان کههد که ناپیداست در کوه
به پرواز قناعت رست از انبوه
(نظامی، ۱۳۸۳: ۴۱۶)

قلعه قناعت:

چون من از قلعه قناعت خویش شاه را گنج زر کشیدم پیش

(همان، ۱۳۸۵: ۳۶۵)

ملک قناعت:

گر دل خرسند نظامی تراست ملک قناعت به تمامی تراست

(همان، ۱۳۸۰: ۱۶۷)

اسرافیل قناعت:

چون سرافیل قناعت تا ابد جاندار توست گو مکن دیوان میکائیل روزی را ضمان

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۲۶)

تخت قناعت:

چو یوسف بر آیم به تخت قناعت در آویزم از چهره، زرین قناعی

(همان: ۴۳۹)

چار صحف قناعت:

زان پس که چار صحف قناعت بخوانده‌ای خود را ز حرص بوطمعی، عشرخوان مخواه

(همان: ۳۷۶)

دامن قناعت:

پای در دامن قناعت کش کت لباس بطر ندوخته‌اند

(همان: ۱۰۵)

شهنشاه قناعت:

پیشکار حرص را بر من نبینی دسترس تا شهنشاه قناعت شد مرا فرمانروا

(همان: ۱۸)

بساط قناعت:

در صفت دل از پی آزادی جهان هر ساعتی بساط قناعت بگسترم

(انوری، ۱۳۷۶: ۳۲۸/۲)

سنگ قناعت:

بر سنگ قناعت ار عیاری داری / از نیک و بد جهان کناری داری
(همان: ۱۰۳۲/۲)

زنجیر قناعت:

بایزید گفت: «اسباب دنیا را جمع کردم و به زنجیر قناعت بستم و در منجیق هدف نهادم و به دریای ناامیدی انداختم» (عطار، ۱۹۰۷: ۱۶۹).

فرق قناعت:

چون طمع خواهد ز من سلطان دین / خاک بر فرق قناعت بعد از این
(مولوی، ۱۳۷۵: ۱۷۳/۵)

قاف قناعت:

آری مثل به کر کس مردارخور زدند / سیمرخ را که قاف قناعت نشین است
(سعدی، ۱۳۷۲: ۸۱۵)

چشم قناعت:

استخوانم سرمه شد از کوچه گردی‌های حرص / خانه‌دار گوشه چشم قناعت کن مرا
(صائب، ۱۳۸۳: ۸۸/۱)

گوشه قناعت:

جز گوشه قناعت از این خاکدان مگیر / غیر از کنار، هیچ ز اهل جهان مگیر
(همان: ۲۲۹۰/۵)

سابقه تجنیس «کنج» و «گنج» در شعر فارسی

چنان که گفته شد، مهدوی دامغانی معتقد است شیفتگی مصححان و مفسران به تجنیس واژه‌های «کنج» و «گنج» موجب شده است قرائت کنج قناعت به غلط به جای گنج قناعت رایج شود؛ ولی واقعیت این است که این مصححان و مفسران نبوده‌اند که خواسته‌اند یکی از دو «گنج» موجود در یک مصراع یا بیتی را تبدیل به «کنج» کنند و جناس بسازند؛ بلکه این خود شاعران بوده‌اند که به تجنیس گنج و کنج علاقه نشان

داده‌اند. در جست‌وجویی که برای یافتن سابقهٔ تجنیس واژه‌های گنج و کنج در اشعار شاعران بی‌دیوان و دیوان‌های چاپ‌شده انجام گرفت، فرخی سیستانی را نخستین شاعری یافتیم که به تجنیس واژه‌های گنج و کنج توجه کرده است:

ز بس تودهٔ زر که در کاخ او به هر کنج، گنجی بود شایگان
(فرخی، ۱۳۸۰: ۲۴۹)

ناصر خسرو، سنایی، خاقانی، نظامی، عطار، مولانا، سعدی و حافظ هم به تجنیس واژه‌های گنج و کنج توجه کرده‌اند. برای اینکه حجم شواهد زیاد نشود، از هر شاعر به یک بیت بسنده می‌شود:

این به سر گنج برآورده تخت و آن به یکی کنج درون بینواست
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۹۹)

گنجی که به هر کنج نهان بود ز قارون از خاک برآورد مر آن گنج نهان را
(سنایی، ۱۳۸۸: ۲۹)

نشین ز بهر قناعت به کنج عافیتی که کنج عافیتی به ز گنج عاریتی
(قوامی رازی، ۱۳۳۴: ۱۵۳)

گشاد از گنج در هر کنج رازی چو دریا گشت هر کوهی طرازی
(نظامی، ۱۳۸۳: ۶۱)

گوشه‌ای از خلق و کنجی از جهان بر همه گنج روان خواهم گزید
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۷۰)

شکر یزدان را که گنج دین در این کنج خراب

بی غم و رنجی، دل عطار آسان برگرفت
(عطار، ۱۳۶۸: ۱۲)

ای بسا گنج آنگنان کنج کاو کان خیال‌اندیش را شد ریش گاو
(مولوی، ۱۳۷۵: ۳۴/۱)

- ندانست قارون نعمت پرست که گنج سلامت به گنج اندرست
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۵۲)
- گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما سایه دولت بر این گنج خراب انداختی
(حافظ، ۱۳۷۷: ۳۳۱)

گنج قناعت در شعر سعدی و حافظ

در ابیاتی که در زیر از سعدی و حافظ نقل می‌شود، هر دو وجه گنج قناعت و گنج قناعت را می‌توان با دلایل برون‌متنی و درون‌متنی توجیه کرد؛ اما به نظر ما با توجه به نظام شعری سعدی و حافظ و ادبیت سخن آن‌ها، گنج قناعت مناسب‌تر می‌نماید؛ زیرا در صورت توجیه وجه گنج قناعت در هر سه بیت، واژه گنج تکرار می‌شود و این تکرار، با هنر سعدی و حافظ و نظام شعری آن‌ها هم‌خوانی ندارد؛ در صورتی که در وجه گنج قناعت، جناس گنج و گنج، بر زیبایی ابیات می‌افزاید.

- گنج آزادگی و گنج قناعت ملکی ست که به شمشیر میسر نشود سلطان را
(سعدی، ۱۳۷۲: ۷۸۵)
- گنج زر، گر نبود گنج قناعت باقی ست آنکه آن داد به شاهان به گدایان این داد
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۵۲)
- هر آنکه گنج قناعت به گنج دنیا داد فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی
(همان: ۳۶۱)

نتیجه‌گیری

گنج قناعت و گنج قناعت، دو ترکیب جداگانه هستند که در شعر فارسی، بارها به کار رفته‌اند. ترکیب استعاری گنج قناعت که ریشه در جهان‌بینی صوفیه دارد، از حدود قرن هفتم هجری در شعر فارسی رایج شده است. البته در شعر قرن ششم و هفتم واژه‌های گنج و قناعت را بارها بدون ترکیب، در جوار هم می‌بینیم و از مفهوم آن‌ها

۱. درباره مفهوم نظام، نک: محمود فتوحی، ۱۳۹۷: ۱۹۳-۲۱۰.

برمی آید که گوشه نشینی و قناعت‌ورزی، همواره ملازم هم بوده است. یکسانی املاي «گ» و «ک» در رسم الخط قدیم و وجود ترکیبات استعاری زیاد، نظیر کنج فقر، کنج عبادت، کنج توحید، کنج صبر، کنج صابری، کنج خلوت، کنج سلامت، کنج عافیت، کنج ادب، کنج حسرت، کنج خاک، کنج لحد و کنج بیت احزان، کنج دماغ، کنج محنت آباد، کنج خرابات، کنج اهل دل، کنج فقر، کنج خلوت، کنج خانقاه، کنج صومعه، کنج عافیت، کنج خراب و کنج قلندری و... در شعر فارسی، موجب شده است گاه مصححان دیوان‌های شعر دچار خطا شوند و در برخی ابیات، گنج را کنج ثبت کنند. این خطای تصحیحی در برخی ابیات، مهدوی دامغانی را که میان قناعت و کنج، نسبتی نمی‌دیده است، بر آن داشته تا حکم کلی بدهد و کنج قناعت را غلط مشهور بداند.

منابع

- اجلالی، امین پاشا (۱۳۶۶)، چند نکته قابل تأمل در دیوان حافظ چاپ خانلری، مجله نشر دانش، سال ۷، شماره ۴، صص ۸۳-۸۵.
- اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی (۱۳۶۵)، لغت فرس، تصحیح فتح‌الله مجتبابی و علی اشرف صادقی، چ ۱، تهران: خوارزمی.
- اعتصامی، پروین (۱۳۸۴)، دیوان، به کوشش ولی‌الله درودیان، چ ۳، تهران: نی.
- انوری، علی بن محمد (۱۳۷۶)، دیوان، به کوشش مدرس رضوی، چ ۵، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر (۱۳۴۲)، کلیات، چ ۱، کابل: پوهنی.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۸)، دیوان، تصحیح افصح‌زاد، چ ۱، تهران: میراث مکتوب.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۷)، دیوان، تصحیح قزوینی، چ ۶، تهران: اساطیر.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۲)، دیوان، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، چ ۷، تهران: زوآر.
- خسرو دهلوی، ناصرالدین (۱۳۶۱)، دیوان، تصحیح م. درویش، چ ۲، تهران: جاویدان.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۲)، کلیات، به اهتمام محمدعلی فروغی، چ ۹، تهران: امیرکبیر.
- سلطان‌محمدی، امیر (۱۳۹۷)، لیکن این هست که این نسخه سقیم افتاده است، مجله کهن‌نامه ادب پارسی، سال ۹، شماره ۱، صص ۳۷-۵۳.

- سلمان ساوجی، جمال‌الدین (۱۳۷۱)، **دیوان**، تصحیح ابوالقاسم حالت، به کوشش احمد کرمی، چ ۱، تهران: ما.
- سنایی، مجدودبن آدم (۱۳۸۸)، **دیوان**، به اهتمام مدرس رضوی، چ ۷، تهران: سنایی.
- _____ (۱۳۷۴)، **حدیقه الحقیقه**، به اهتمام مدرس رضوی، چ ۴، تهران: دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، **تازبان‌های سلوک**، چ ۳، تهران: آگاه.
- شیخ بهایی، بهال‌الدین عاملی (۱۳۶۱)، **کلیات**، به کوشش سعید نفیسی، چ ۱، تهران: چکامه.
- صائب، محمّدعلی (۱۳۸۳)، **دیوان**، تصحیح محمّد قهرمان، چ ۴، تهران: علمی و فرهنگی.
- عطار، فریدالدین (۱۳۹۲)، **اسرارنامه**، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۶، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۸)، **الهی‌نامه**، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۴، تهران: سخن.
- _____ (۱۹۰۷ م)، **تذکره الاولیا**، تصحیح نیکلسون، چاپ لیدن.
- _____ (۱۳۶۸)، **دیوان**، به اهتمام تقی تفضلی، چ ۵، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۶)، **مصیبت‌نامه**، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۴، تهران: سخن.
- غزالی، ابو‌حامد محمّد (۱۳۸۳)، **کیمیای سعادت**، به کوشش حسین خدیو جم، چ ۱۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- کاشانی عزالدین، محمود بن علی (۱۳۸۱)، **مصباح الهدایه**، تصحیح جلال‌الدین همایی، چ ۶، تهران: هما.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۷)، **نظم نحوی و نقش آن در ادبیت سخن**، دوفصلنامه مطالعات زبانی و بلاغی، سال ۹، شماره ۱۸، صص ۲۶۱-۲۸۶.
- فرخی، علی بن جولوغ (۱۳۸۰)، **دیوان**، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، چ ۶، تهران: زوار.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۱)، **احادیث مشنوی**، چ ۳، تهران: امیرکبیر.
- فضولی، محمّد بن سلیمان (۱۹۶۲)، **دیوان فارسی**، تصحیح و حواشی حسیبه مازی اوغلی، چ ۱، آنکارا: دانشگاه آنکارا.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۸۳)، **رساله قشیریه**، ترجمه ابوعلی احمد عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۸، تهران: علمی و فرهنگی.
- قوامی رازی، بدرالدین (۱۳۳۴)، **دیوان**، تصحیح جلال‌الدین حسینی ارموی، چ ۱، تهران: سپهر.

- کلیم کاشانی، ابوطالب (۱۳۳۶)، دیوان، تصحیح حسین پرتو بیضائی، چ ۱، تبریز: کتابفروشی خیام.
- مسعود بن سعد سلمان (۱۳۶۴)، دیوان، تصحیح مهدی نوریان، چ ۱، اصفهان: کمال.
- معزی، امیر محمد (۱۳۶۲)، دیوان، تصحیح ناصر هیری، چ ۱، تهران: مرزبان.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۵)، مثنوی، تصحیح نیکلسون، چ ۱، تهران: توس.
- مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۸۲)، گنج قناعت یا گنج قناعت؟، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۷۰، صص ۳۶-۴۳.
- ناصر خسرو، ابومعین حمیدالدین (۱۳۷۰)، دیوان، تصحیح مینوی و محقق، چ ۴، تهران: دانشگاه تهران.
- نراقی، محمد مهدی (۱۳۷۹)، جامع السعادات، چ ۱، قم: اسماعیلیان.
- نظامی، ابومحمد الیاس بن یوسف (۱۳۸۰)، مخزن الاسرار، تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چ ۵، تهران: قطره.
- _____ (۱۳۸۳)، خسرو و شیرین، تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چ ۵، تهران: قطره.
- _____ (۱۳۸۵)، هفت پیکر، تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چ ۵، تهران: قطره.
- نعمت الله ولی، سید نورالدین (۱۳۸۳)، گزیده اشعار، ابوالحسن پریشانزاده، چ ۱، تهران: حقیقت.

